جلسه 126

دوشنبه 07/08/86

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث راجع به دلالت کلمه امر بر وجوب بود.

قول چهارم: این قول مختار مرحوم نائینی و مرحوم آقای خوئی است. فرموده اند کلمه امر وهمینطور صیغه امر، یعنی چه مولا بگوید آمرک بکذا که کلمه امر دارد، چه بگوید افعل کذا که صیغه امر دارد، اصلا آنچه که شارع اعتبار کرد وجوب نیست استحباب هم نیست، بلکه وجوب حکم عقل است. در موردی که خطاب امر از مولا صادر بشود وترخیص در ترک به مکلف نرسد عقل به مقتضای قانون مولویت و عبودیت حکم می کند به وجوب امتثال. واگر ترخیص مولا در ترک برسد به گوش مکلف، عقل دیگر حکم به وجوب امتثال نمی کند بلکه حکم می کند به استحباب امتثال.

پس وجوب و استحباب اصلا حکم شرعی نیستند.

مرحوم نائینی فرموده است: ما معتقدیم مفاد کلمه امر طلب هست، آمرک بکذا یعنی اطلب منک کذا، واین هم با طلبی می سازد که ناشی باشد از ملاک لزومی و هم می سازد با طلبی که ناشی باشد از ملاک غیر لزومی. و اما صیغه افعل وصیغه امر مفادش طلب نیست، مفادش عبارت است از جعل الفعل علی ذمة المخاطب. یعنی مرحوم نائینی معتقد است اگر مولا بگوید آمرک بالصلاة یعنی اطلب منک الصلاة، و اگر مولا بگوید صل، مفاد هیئت این امر نسبت ایقاعیه است، یعنی ایقاع می کند صلاة را در ذمه مخاطب. فرموده وصیغه افعل نسبتش با مفهوم امر نسبت مصداق الی المفهوم است، یعنی صیغه افعل که آمد یک مصداق از مصادیق امر محقق می شود.

فرموده حالا که اینطور شد چون ما در صیغه امر گفتیم که وجوب حکم عقل است ونه حکم شرع، صیغه امر هم که مصداق امر است در خود امر هم مثل آمرک بالصلاة همین را می گوئیم، می گوئیم وقتی مولا گفت آمرک بالصلاة وجوب حکم عقل است.

پس ایشان می گویند مفاد آمرک بالصلاة و مدلول این کلمه امر طلب است اما مدلول صیغه امر که می گوید افعل طلب نیست، بلکه ایقاع الصلاة و جعل الصلاة فی ذمة المخاطب هست. منتهی وقتی مولا گفت افعل مثلا گفت صل، این صل می شود یک مصداق از مصادیق امر و طلب. وقتی که ما در مورد این مصداق نظرمان این شد که وجوب صرفا حکم عقل است ونه حکم شرع، در مورد مفهوم امر هم طبعا همین نظر را خواهیم داشت که مفهوم امر هم اگر مولا صادر شد گفت آمرک بالصلاة، این وجوب را جعل نکرده است، بلکه وجوب حکم عقل است.

ایشان فرموده است که نمی خواهیم بگوئیم معقول نیست تفکیک که ما در مورد صیغه امر قائل بشویم به اینکه وجوب حکم عقل است، در ماده امر قائل بشویم که وجوب مفاد خود کلمه امر است. این امکان دارد اما خلاف تحقیق است، چون نکته آنچه که باعث شد ما در صیغه امر بگوئیم وجوب حکم عقل است در همین ماده امر هم همان نکته هست، که مفاد هیچکدام وجوب نیست، نه مفاد آمرک بکذا وجوب است و نه مفاد افعل وجوب است. پس وجوب می شود حکم عقل. تعبیر ایشان این است که الوجوب إنما هو بحکم العقل و من لوازم صدور الامر من المولا، لا من المدالیل اللفظیة.

این فرمایش مرحوم نائینی.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: به نظر ما نه صیغه امر و نه ماده امر هیچکدام وضع برای طلب نشده اند تا بعد ما نزاع کنیم که آیا وضع شده اند برای طلب وجوبی یا وضع شده اند برای جامع بین طلب وجوبی و استحبابی. اصلا کلمه امر یا صیغه امر مدلول استعمالی شان طلب نیست، بلکه ابراز اعتبار فعل است در ذمه مخاطب. آمرک بالصلاة مفادش طلب صلاة نیست، مفادش این است که من اعتبار کردم نماز را در ذمه شما وآن را ابراز کردم. صل هم مفادش همین است. و لذا مشهور که معتقدند که مفاد کلمه امر یا صیغه امر طلب است آنها نزاع می کنند که آیا مدلول وضعی کلمه امر مثلا طلب وجوبی است یا جامع بین طلب وجوبی و طلب ندبی. اما ما اصلا از اساس این نظر را قبول نداریم، چون با مشهور ما اختلاف اساسی و مبنایی داریم. علت اینکه مشهور می گویند کلمه امر یا صیغه امر وضع شده است برای انشاء طلب، علتش این است که اینها در انشاء می گویند الانشاء ایجاد المعنی باللفظ. ولذا وقتی که آمرک بالصلاة هم انشاء شد پس باید ایجاد بکند چیزی را، وآن چیزی که ایجاد می شود با آمرک بالصلاة جز طلب انشائی نماز نیست. این مبنای مشهور است که برای آنها تولید مشکل کرده است که در انشاء می گویند الانشاء ایجاد المعنی باللفظ. با جمله انشائیه معنا ایجاد می شود. با آمرک بالصلاة طلب ایجاد می شود، کما اینکه با لیت زیدا قائم تمنی ایجاد می شود منتهی بوجود انشائی.

می فرماید: اما ما از اساس مخالف مبنای مشهور هستیم و معتقدیم حقیقت انشاء عبارت است از ابراز اعتبار نفسانی. اعتبار در نفس انسان شکل می گیرد و این اعتبار را ابراز می کند این می شود انشاء. فرموده اند مثلا در همین کلمه امر قبل از اینکه مولا بگوید آمرک بالصلاة در نفس مولا یک اعتباری رخ می دهد، اعتبار فعل بر ذمه مخاطب و مکلف. این اعتبار الفعل علی ذمة المخاطب که یعنی بدهکار شدن مکلف را به این فعل اعتبار می کند. چه جور در دین مالی اعتبار می شود که زید بدهکار است به صد هزار تومان، در آمرک بالصلاة یا صل هم اعتبار می شود که مخاطب بدهکار است به نماز. آنوقت این اعتبار را مولا ابراز می کند با جمله آمرک بالصلاة یا صل. و گاهی هم ابراز این اعتبار خیلی دقیق است، لله علی الناس حجّ البیت، اصلا کاملا مطابق است این ابراز با آن اعتبار. مردم به خدا حج بدهکارند. این است معنای لله علی الناس حج البیت.

وقتی اینجور شد ایشان فرموده اند دیگر اصلا حرف از اینکه در کلمه امر انشاء می شود طلب، بعد ببینیم این طلب وجوبی است یا ندبی است اینها را باید بگذاریم کنار. اعتبار شده است فعل در ذمه مخاطب.

شبیه اینکه گاهی مثلا به دوستتان می گوئید که تو یک سور به ما بدهکاری. خدا هم وقتی می گوید آمرک بالصلاة یعنی یک صلاة به ما بدهکاری. این را اعتبار می کند و ابراز می کند. دیگر وجوب و ندب و اینها مطرح نیست. بله عقل به مقتضای قانون عبودیت و مولویت می گوید اگر مولا امر کرد تو را به چیزی، تا احراز نکنی که مولا ترخیص به تو داده در ترک، من عقل حکم می کنم به وجوب امتثال. اگر احراز کردی مولا تو را ترخیص داده است در ترک، من عقل حکم می کنم به استحباب امتثال.

مرحوم آقای صدر دو اشکال به آقای خوئی ره کرده است:

اشکال اول: فرموده است جناب آقای خوئی! موضوع حکم عقل به لزوم امتثال به نظر شما چیست؟ موضوع این حکم عقل اعتبار الفعل علی الذمة مع عدم الترخیص فی الترک است. خب اگر مولا ترخیص در ترک نداد ولکن ملاک ضعیف بود به نحوی بود که مولا متأذی نمی شد از ترک، ولکن انشاء ترخیص در ترک هم نکرده بود، صرفا مولا بخاطر ضعف ملاک در این فعل اینطور بود که لایتأذی من الترک. آیا عقل حکم می کند به لزوم امتثال؟ نه. پس موضوع حکم عقل عبارت نیست از عدم ترخیص مولا در ترک. عبارت است از اینکه ملاک لزومی باشد. اگر ملاک در فعل لزومی بود و مولا متأذی می شد از ترک، آنوقت عقل حکم می کند به وجوب امتثال. پس موضوع وجوب امتثال به نظر عقل عبارت است از صدور خطاب امر از مولا همراه با این مطلب که ملاک در فعل لزومی باشد و مولا متأذی بشود از ترک این فعل.

سؤال وجواب: پس باید ببینیم موضوع حکم عقل چیست. این فهمیدن و نفهمیدن در مقام ظهور خطاب است، آقای خوئی به ظهور خطاب کاری ندارد. آقای خوئی می گوید که امر مولا متوجه شما بشود یعنی مولا بگوید اعتبار کردم در ذمه شما نماز را، ترخیص در ترک هم به شما ندهد عقل حکم می کند به وجوب. آقای صدر می گوید مولا ترخیص در ترک به ما نداد یعنی انشاء نکرد ترخیص در ترک را، ولکن این فعل چون ملاکش ضعیف است به نحوی است که لایتأذی المولا بترکه. اما اینکه ترخیص در ترک را انشاء کرد، نخیر مولا انشاء نکرد، عقل کی حکم می کند به وجوب امتثال.

پس موضوع حکم عقل به وجوب امتثال شد صدور امر از مولا مع کون الملاک لزومیا، یا به تعبیر دیگر مع تأذی المولی من الترک. خب ما از کجا بفهمیم که در اینجا این امر مولا ناشی است از ملاک لزومی و مولا متأذی می شود از ترک؟ شک که بکنیم پس موضوع حکم عقل را احراز نکرده ایم. می شود شبهه مصداقیه حکم عقل. باید یک کاشفی داشته باشیم که برای ما کشف کند که این امر مولا ناشی است از ملاک لزومی. و کاشف از این مطلب چیزی نیست جز ظهور خطاب.

اشکال دوم: فرموده جناب آقای خوئی! فرمایش شما لوازمی دارد که عادتا فقیه نمی تواند به آن ملتزم بشود. دو نمونه را ایشان می گوید:

نمونه اول: اگر مولا بگوید آمرک باکرام الفقیه، در خطاب دیگر از مولا می پرسند که أ یجوز ترک اکرام العالم، مولا می گوید لابأس بترک اکرام العالم، یک عام دال بر ترخیص بود نسبت به ترک اکرام عالم. علماء چه می کنند؟ می گویند این عام ترخیصی تخصیص می خورد به آن خاص الزامی. لا بأس بترک اکرام العالم ولکن در مورد فقیه واجب است اکرام به قرینه دلیل خاص که می گوید آمرک باکرام الفقیه. در حالی که طبق توجیه مرحوم آقای خوئی و مرحوم نائینی عام ترخیصی باید مقدم بشود. چرا؟ برای اینکه عقل که حکم می کرد به وجوب امتثال معلق بود حکم عقل بر عدم ورود ترخیص در ترک. خب بسم الله لابأس بترک اکرام العالم یکون ترخیصا فی الترک. حکم عقل دیگر مرتفع می شود.

سؤال وجواب: ترخیص واصل از مولا در ترک را با ظهور معتبر ما می فهمیم دیگر. لابأس بترک اکرام العالم ظاهر است در عموم و ترخیص می دهد در ترک.

جالب این است که خود آقای خوئی ره در کتاب النکاح 1/86 همین مطلب را که آقای صدر نقل می کند خودش اصلا به عنوان مختار خودش مطرح می کند. و این خیلی عجیب است که چیزی را که بنا است نقض بکنند تا بلکه شخصی که مورد نقض وارد می شود دست بردارد از حرفش، بیاید آن آقا بگوید نه من اصلا مختار خودم این است. بر خلاف نظر رائج در فقه ایشان در این بحث که آیه لیستأذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم، که این آیه به حسب ظهور بدوی امر می کند صبی را به اینکه وقتی وارد منزل می شود اذن بگیرد. بعضی از بزرگان فرموده اند این ظهور که واجب است صبی هنگام ورود به منزل پدر و مادر اذن بگیرد، این می شود مخصص عموم رفع القلم عن الصبی. آن بعض از فقهاء فرموده اند: ملتزم می شویم که صبی یعنی الذین لم یبلغوا الحلم ولو در خانه هم باز است واجب است در بزند و اذن بگیرد بعد داخل شود.

آقای خوئی فرموده است: ما نظرمان این است که لیستأذنکم امر است (که برای آقای خوئی ره هم صیغه امر یا ماده امر فرقی نمی کند)، و امر دال بر وجوب نیست، وجوب به حکم عقل است. عقل وقتی خطاب رفع القلم عن الصبی را می بیند که مفادش ترخیص صبی است در ترک، دیگر حکم به وجوب نمی کند.

خب این معنایش این است که در این آمرک باکرام الفقیه هم آقای خوئی ره ملتزم بشود که وقتی که عقل لابأس بترک اکرام العالم را می بیند دیگر حکم به وجوب در مورد اکرام فقیه ندارد.

سؤال وجواب: ما فقط اینجا پیدا کردیم، بقیه جاها آقای خوئی خلاف مشهور صحبت نکرده است.

نمونه دوم: آقای صدر می فرماید: لازمه دیگر فرمایش شما این است که اگر شک بکنیم در ترخیص در ترک، که آیا خطاب منفصلی داریم ترخیص در ترک بدهد، خب این خطاب می گوید آمرک بغسل الجمعة، نمی دانیم یک خطاب منفصلی داریم ترخیص در ترک بدهد یا نه، مشی فقهاء این است که می گویند تا احراز نکنی ورود ترخیص در ترک را باید امتثال کنی آن امر را. خود آقای خوئی هم مشی اش همین است، در همین بحث اصول هم گفت عقل درک می کند لابدیت فعل را إذا لم یُحرز ما یدل علی جواز ترکه. مشی این است. آقای صدر می فرمایند جناب آقای خوئی! لازمه مبنای شما این است که در مورد شک در وجود خطاب منفصل که مفادش ترخیص در ترک باشد باید بتوانیم به اصل برائت رجوع کنیم. چرا؟ برای اینکه از شما می پرسیم حکم عقل به وجوب آیا معلق است بر عدم ورود ترخیص متصل، یا معلق است بر عدم ورود ترخیص اعم از متصل یا منفصل.

اگر می گوئید حکم عقل به وجوب امتثال معلق است بر عدم ورود ترخیص متصل، یعنی اگر ترخیص متصل نبود دیگر عقل حکم تنجیزی می کند به وجوب امتثال. یعنی ترخیص منفصل با حکم عقل تضاد پیدا می کند. و این قابل التزام نیست، خود شما هم ملتزم نیستید. ترخیص منفصل رافع حکم عقل است.

پس حکم عقل موضوعش عدم ورود ترخیص است اعم از متصل یا منفصل. و ما شک داریم شا ید در انجا ترخیص منفصل وارد شده باشد. پس می شود شبهه مصداقیه حکم عقل.

لازمه اش این است که بگوئیم شک بکنیم در ترخیص به خطاب منفصل هم باز می توانیم برائت جاری کنیم، چون شک داریم در موضوع حکم عقل به وجوب. و این قابل التزام نیست.

اگر شما بگوئید کما اینکه آقای خوئی از عبارتش استفاده می شد که حکم عقل به وجوب امتثال معلق است بر عدم علم به ترخیص. یعنی تا علم به ترخیص پیدا نکند مکلف عقل حکم می کند به وجوب. رافع حکم عقل می شود علم مکلف به ورد ترخیص. اگر ترخیص واقعا باشد ولی مکلف علم به آن پیدا نکند حکم عقل مرتفع نمی شود. آقای صدر می فرماید اینکه شد حکم ظاهری عقل. خب ممکن است یک فعلی واقعا مستحب باشد و لکن من نمی دانم، مثلا اقامه در نماز واقعا مستحب است ولکن من نمی دانم که مستحب است یا واجب است، خطاب هم می گوید ارم کرده به اقامه در اول نماز. جناب آقای خوئی! آیا شما می گوئید اقامه در نماز واجب است؟ خب اینکه واقعا مستحب است. اگر می گوئید وجوب ظاهری دارد، بحث ما در اینجا در وجوب واقعی است، والا ممکن است یک مستحب واقعی هم بخاطر اینکه مکلف می داند که مستحب است وطبق ظواهر می گوید واجب است، مستحب واقعی هم ممکن است وجوب امتثال پیدا کند. اما این وجوب، وجوب ظاهری است، ما که در این بحث نداریم، بحث ما در وجوب واقعی است.

سؤال وجواب: مبانی دیگر می گویند وجوب حکم شرع است. پس ما واقعا می توانیم تقسیم بکنیم تکالیف را به واجبات واقعیه و مستحبات واقعیه، چون وجوب حکم شرع است ربطی به علم و جهل ما ندارد.

سؤال وجواب: اگر واقعا ترخیص باشد واقعا مستحب است. ظاهر خطاب مرا به اشتباه انداخت اما واقع که عوض نشد. واقع مطلب این است که برخی از تکالیف مستحب است وبرخی از تکالیف واجب.

این تقسیم واقعیه است. اما اگر بیائید بگوئید وجوب حکم عقل است و موضوعش عدم علم به ترخیص است، معنایش این است که تقسیم واقعی تکالیف به مستحب و واجب به هم می ریزد. ممکن است حتی چیزی که همه می دانند مستحب است اما من اشتباه کردم، مثل همین اقامه در نماز، مشهور می گویند مستحب است، برخی از فقهاء ره فرمودند که من قائلم به وجوب اقامه در نماز و حاضرم با هر کسی می خواهد بحث کنم. ما می گوئیم اقامه مستحب است و این آقای بزرگوار اشتباه است، اما طبق این بیان این حرف معنا ندارد، برای اینکه عقل حکم می کند به وجوب اقامه برای این آقا چون این آقا علم به ترخیص ندارد. دیگر تقسیم احکام به یک تقسیم واقعی که برخی واجبند وبرخی مستحبند دیگر معنا ندارد، واین چیزی است که عادتا لایلتزم به فی الفقه.

این فرمایش مرحوم آقای صدر.

در تعلیقه بحوث هم بعض الاعلام دام ظله یک اشکالی دیگری کرده اند آن را هم مطرح کنیم:

فرموده اند: جناب آقای خوئی! شما که می گوئید ترخیص در ترک اگر بود دیگر عقل حکم نمی کند به وجوب، آنوقت ما یک عموماتی داریم که اثبات می کند ترخیص را ولو ترخیص ظاهری، مثل رفع ما لایعلمون و کل شیء لک حلال و استصحاب ترخیصی که در اول شریعت داشتیم استصحاب می کنیم. آنوقت هر خطاب امری اصل در او می شود استحباب. چرا؟ برای اینکه عموم رفع ما لایعلمون افاده می کند ترخیص ظاهری را در آن. عقل هم که برایش فرق نمی کند. عقل دنبال یک ترخیصی است که از شارع بیاید، ترخیص واقعی باشد ظاهری باشد، مهم این است که مولا ترخیص بدهد در ترک. رفع ما لایعلمون ترخیص ظاهری است در ترک. ما نمی دانیم که آیا ملاک این فعل لزومی است یا لزومی نیست، رفع ما لایعلمون، ترخیص می دهد در ارتکاب این فعل. یا در مورد جائی که امر داریم ترخیص می دهد در ترک این فعل، آنوقت لازمه این مطلب این است که اصل در خطاب امر می شود استحباب. تا خطاب امر آمد ما می رویم در خانه رفع ما لایعلمون از او التماس می کنیم که بیا اینجا اثبات کن ترخیص را حکم عقل بپرد. رفع ما لایعلمون می گوید من مفادم ترخیص ظاهری است. می گوئیم عقل این حرفها سرش نمی شود، فقط اسم ترخیص روی تو باشد ولو ترخیص ظاهری، برای عقل که مهم نیست. و این قابل التزام نیست.

اقول: به نظر ما برخی از این اشکالات به مرحوم آقای خوئی وارد نیست. چرا؟ برای اینکه مرحوم آقای خوئی فرمود وجوب حکم عقل است در جائی که خطاب امر صادر بشود و احراز نکند مکلف ترخیص در ترک را. حالا دقیقتر اگر بیان کنیم اینجور بگوئیم که احراز نکند مکلف رضای مولا را به ترک. ترخیص موضوعیت که ندارد. ترخیص طریق است به احراز رضای مولا به ترک. پس موضوع حکم عقل می شود صدور امر از مولا و عدم علم مکلف به رضای مولا به ترک.

حالا که اینطور شد آنوقت آن اشکال اول آقای صدر از بین می رود. چون اگر من بدانم که ملاک لزومی نیست و مولا متأذی نمی شود از ترک، یعنی علم دارم به رضای مولا به ترک. بله عقل حکم می کند به استحباب. موضوع حکم عقل این است که خطاب امر صادر بشود از مولا ورضای مولا به ترک را هم شما ندانید. ظاهر آقای خوئی ره این است. چون ترخیص موضوعیت ندارد، طریق به رضای مولا است. ترخیص طریق است به اینکه مولا راضی است به ترک.

اما اینکه آقای صدر فرمود که: تارة ترخیص واقعا هست و ما نمی دانیم اینجا چه می گوئید. خب آن را که آقای خوئی تکلیفش را مشخص کرد، گفت موضوع حکم عقل به وجوب صدور خطاب امر است در فرضی که شمای مکلف عالم به ترخیص مولا نباشید. یعنی اگر واقعا مولا ترخیص داده ولی چون شما عالم نیستید عقل نسبت به شما حکم می کند به وجوب. حکم عقل به وجوب تابع علم و جهل شما است. تا علم نداشته باشید به رضای مولا به ترک عقل حکم می کند به وجوب.

سؤال وجواب: بشود، شما اسم این را می گذارید وجوب عقلی که موضوعش عدم علم المکلف است بالترخیص فی الترک. خب باشد. ملتزم می شویم. اما منافات ندارد که تقسیم احکام به یک لحاظ دیگری به واجب و مستحب صحیح باشد. آن لحاظ آخر این است که برخی از اوامر ناشی اند از ملاک لزومی، اسم این را می گذاریم واجب. برخی از اوامر ناشی اند از ملاک غیر لزومی اسم این را می گذاریم مستحب. به این لحاظ تقسیم اوامر به واجبات ومستحبات صحیح است. اما دقیق که می شویم به لحاظ حکم عقل به وجوب امتثال بله موضوع وجوب امتثال عقلی عدم علم المکلف است به ترخیص. ولذا اقامه برای آن عالم بزرگوار که می گفت حاضرم با هر کسی بحث کنم ثابت کنم که اقامه واجب است در نماز، واقعا اقامه در حق او واجب است، یعنی عقل حکم می کند به وجوب، اما در حق دیگران عقل حکم نمی کند چون ترخیص در ترک را فهمیده اند.

بله فقط این نقض آقای صدر که گفتیم خود آقای خوئی هم در کتاب النکاح به آن ملتزم شده است که اگر یک عام ترخیصی داشتیم مثل لابأس بترک اکرام العالم باید موضوع حکم عقل را به وجوب امتثال آمرک باکرام الفقیه بردارد. عام ترخیصی موضوع وجوب امتثال خاص الزامی را بردارد. بله این نقض به ایشان وارد است، و انصاف این است که این نقض نقضی است که بعید است به او ملتزم بشویم، ولی خب إنهم یرونه بعیدا و نراه قریبا، دیدیم آقای خوئی ره ملتزم شد.

سؤال وجواب: عام ورود دارد بر حکم عقل. یعنی عام می گوید تو مرخصی در ترک اکرام عالم ورود دارد بر حکم عقل. چون اینکه عقل بگوید نخیر این عام ترخیصی وارد بر حکم من نیست این تحکم است. آقای عقل تو ترخیص می خواستی از شارع این هم ترخیص.

مگر اینکه آقای خوئی ره روح کلامش (ولو با ظاهر کلامش نمی سازد) این باشد که بخواهد بگوید مراد من از حکم عقل حکم العقلاء است. حکم العقلاء بالوجوب است که مآلا برمی گردد به همان قول ثالث. اگر اینجوری می گفت می شد بگوئیم حکم عقلاء به وجوب امتثال آمرک باکرام الفقیه از بین نمی رود به وسیله عام ترخیصی. ارتکاز عقلاء اینطور است. فقط باید دلیل ترخیص در خصوص این مورد وارد بشود. اگر حکم عقلاء می گفت می توانستیم این را بگوئیم، ولی ظاهر کلام ایشان حکم عقل است و لذا این نقض به ایشان وارد است.